

مجله شماره ۳۹
ԱՆԻ Հարթարտերը
مجله ادبی آنی

وب سایت: <http://aniletters.com>

شانزدهم اسفند ۱۴۰۲

در این شماره خواهید خواند:

- نقش قومیت در ادبیات چیست؟
- نویسندگان استرالیایی محبوب
- جشن اسفندگان
- ملت ها و مکتب ها
- مصاحبه با «النا فرانتیه»، خالق مجموعه «رمان های ناپلی».

- Արտւմ Օհանջանեան
- Յովհաննէս Աբրամեան



فهرست

مقدمه.....	۸-۱۵
بزرگان شعر.....	۱۸-۲۴
ادبیات ارمنی.....	۲۶
ادبیات جهان.....	۲۵
ادبیات ایران.....	۲۷
شعر شاعران.....	۳۱-۳۵
تبلیغات.....	۴-۶
حکایت.....	۴۳
موسیقی.....	۴۱-۴۲
بهداشت دهان و دندان.....	۴۴
مصاحبه.....	۴۶-۵۲

طراح وبسایت: داوود محمد کیا
@esher.official

دسته بندی موضوعی: ادبیات
دوره انتشار: هفته نامه
مدیر مسئول: آنیتا-آرزو مانیان
شماره: سی و نهم

پست الکترونیکی:

www.ani.arzoomanian@yahoo.com

تلگرام:

t.me/anisettes

اینستاگرام:

[@anita_arzoomanian](https://www.instagram.com/anita_arzoomanian)

وب سایت:

www.aniletters.com

www.anipoetry.ir

تبلیغات

آلبرت آرستاکس یانس

قلم زنی دستی سبک تبریزی روی فلزات گرانبها
،ساخت و تعمیر انواع ظروف و زیور آلات.
جهت سفارش با شماره تلفن زیر تماس حاصل
فرمایید.

۰۹۱۹۰۲۶۶۵۵۲

ادوین آرزومانیان

خرید،فروش و تعمیرات تخصصی لپ تاپ و
قطعات.

شماره تماس:

۰۹۱۰۱۴۴۹۹۶۶

قلم زنی و نقره سازی ادوارد

ساخت انواع منسوجات نقره
جهت سفارش با شماره تلفن های زیر تماس حاصل
فرمایید.

۶۶۷۱۰۰۳۹

۰۹۱۹۵۰۸۸۵۳۶

دکتر بهزاد هوشمند

متخصص و جراح بیماری های لته
و ایمپلنت

۲۲۰۱۹۳۶۶

۲۲۰۱۹۰۷۳

- پلاتو فیزیکیال تئاتر اریال یوگا و نمایش
- استودیوی ضبط موسیقی و آهنگسازی
- مجهز به فضای باز مجزا

محدوده کریمخان

تلفن تماس:

۰۹۳۶۹۲۷۵۲۲۸

جناب آقای علی دماوندی



تجربه حس خوب با اریال یوگا

کالری سوزی بین ۴۰۰ تا ۱۰۰۰ کالری

افزایش انعطاف پذیری بدن

از بین بردن گرفتگی عضلات

تسکین فشارهای مفصل و ستون فقرات

تقویت عضلات شکم، پهلو و کمر

افزایش حس حضور در محیط

آزاد کردن اندورفین

افزایش تمرکز



mirela__art

Let's relax with
MIRELA

کریم خان



۰۹۳۶۹۲۷۵۲۲۸



@mirela__art

مدرس انجمن خوشنویسان ایران
خطاط: علی ملک



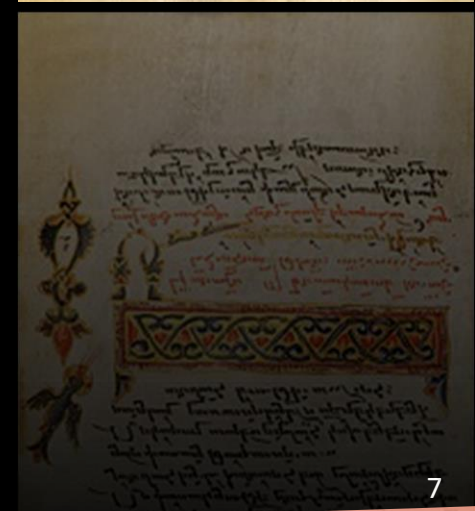
Ali.malek.art

حافظ
تیا کلین افشانه و می در ساغر اندازم
فلک را شغف لک افشانه و می در ساغر اندازم
اگر غم از کمر بکنی که خون آن در یاد
من سانی به کعبه سازم و می یادش اندازم

عسری زره و فایز عیب
دل خسته بود بگری به عیب
در کوی تو قرب بر کی بی بار
مانند شجره خوال است عیب

Հին հայկական երաժշտական նոտագրություն

Ըստ 5-րդ դարի պատմիչ Ղազար Փարպեցու՝ հայերը սկզբնապես օգտագործում էին այբուբենի տառերը՝ երաժշտությունը ֆիքսելու համար: Հին հայկական երաժշտական նոտագրությունը՝ խազերը, ստեղծվել են VIII-IX դարերում: Խազերի ստեղծման նախաձեռնողը հավանաբար Ստեփանոս Սյունեցին է եղել: XII դարից խազերը զարգանում էին նախ Կիլիկիայում, Ներսես Շնորհալին, Գրիգոր Խուլը (XII դար), Գյորգ Սկեռացին (XIII դար) և այլք բարելավում էին խազերի համակարգի և դրանց նշանների կատարման մեկնաբանման տեխնոլոգիան: Հայտնի են ավելի քան 40 հիմնական և մինչև 20 կամ 30 լրացուցիչ, ինչպես նախ բազմաթիվ ածանցյալ նշաններ: Խազերը բաժանվում են 3 հիմնական կատեգորիաների: Բացի այդ հայկական խազերը պալեոբյուզանդական նշանային համակարգից տարբերվում էին նախ իրենց գրաֆիկական գրելաձևով, անվանումներով և նշանների փոխհարաբերությամբ:



تمدن و اعصار با گذشت از دلان تاریخ اعصار به طور کامل نابود نشده و به مرور گسترش یافته و باعث ایجاد فرهنگ ها و زبان های مخلف در دنیا شده اند. همانطور که زبان یونانی در تمام منطقه مدیترانه شرقی گسترده بود. این زبان نه تنها در میان مردم یونانی نژاد بلکه در مصر، فلسطین و دیگر جاها رواج داشت. در اغلب مناطق ایتالیا، اروپای غربی و شمال آفریقا زبان لاتینی معمول بود.

در کشور چند فرهنگی ایران هم از دیرباز تنوع قومی و زبانی یکی از ویژگی های شاخص این سرزمین است. ادبیات و قومیت هم مترادف و هم متضاد هم هستند چرا که ادبیات زبانی است جهانی که البته با توجه به جغرافیا و افکار و عقاید یک منطقه یا کشور شکل گرفته و در قالب شعر و داستان و ... به وسیله قلم نویسندگان و روشنفکران بیان میگردد؛ اما زمانی که صحبت از قومیت میشود باید نادیده گرفته نشود که خود این کلمه حاوی باری منفی است و تداعی گر تعصب، جنگ ها، خونریزی ها در دوران متفاوت تا اکنون بوده است. ادبیات آمیخته با فرهنگ هر کشور میباشد. به طور مثال بیش از ۶۵ درصد از جمعیت ایران از نژاد فارس (پارس) هستند. فارس ها از اعقاب نژاد ایلامی یا آریایی هستند که در هزاره دوم پیش از میلاد در فلات میانی ساکن شدند و نام پارس (پرشیا) را برای ایران برگزیدند. فارسی زبانان ایران ترکیبی از اقوام مختلف ایران باستان هستند. فارسی زبانان افزون بر ایران، در افغانستان، تاجیکستان، و سمرقند ازبکستان نیز ساکن اند که این نواحی در زمان های دور جزئی از سرزمین ایران به شمار می آمده است.

از اقوام ایرانی میتوان به:

قوم آذری، پس از فارس ها بزرگترین قوم در ترکیب ملی ایران است، بیش تر در بخش های شمال غربی ایران در استا های آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی، اردبیل، زنجان، قزوین استقرار دارند و ادامه آنها به استان های همدان و غرب گیلان گسترش یافته است). علاوه بر این در شهرهای تهران و قم و اراک نیز به صورت ادغام اجتماعی جمعیت بسیاری را شامل میشود.

قوم کرد، پس از فارس ها و آذری ها سومین گروه از ملت ایران به شمار می روند. عقیده عمومی بر این منطقه است که کردها از اقوام ایرانی و نژاد هند اورپایی هستند که از حدود چهار هزار سال پیش در منطقه کردستان استقرار یافته اند. این قوم دسته ای از قوم آریایی هستند که ابتدا در اطراف دریاچه وان، منطقه قفقاز و رود دجله پراکنده بودند و رفته رفته که انسجام قومی و قضایی پیدا کردند در منطقه کردستان کنونی مستقر شدند. از حیث ساختار و ریشه، از شاخه های ایرانی محسوب میشوند و زبان آنان در زمره زبان های هندواروپایی است که در عین داشتن زیرساخت مشترک با زبان های ایرانی، نظیر بلوچی و پشتو و فارسی، گونه خاصی از زبان است که اقوام ه گ ه ها، ک د ا، به ه ه میدهد.



قوم ترکمن، ترکمن ها در قلمرو های متعددی پراکنده اند. آنها غیر از کشور ترکمنستان، در کشورهای ایران، چین، افغانستان، ترکیه و عراق ساکن هستند.

ترکمن های ایران در استان گلستان، در سر زمینی واقع بین دو رود اترک و قره سو و در استان خراسان شمالی در بخش های قوچان، بجنورد و سرخس زندگی میکنند. از لحاظ قومی ترکمن ها خود را از نیای مشترک "آغوز" می دانند و احتمالاً یکی از مبانی هم گرائی میان ترکمنستان و ترکیه در روابط خارجی، همین انگاره مشترک نژادی-قومی است. ترکمن ها خود به طوایف و گروه های مختلفی (یموت و گوگلان و ...) تقسیم میشوند.

قوم لر، نام قوم ایرانی است که در غرب و جنوب غربی کشور ایران زندگی میکنند. این قوم دارای تقسیم بندی بسیاری است که در مهمترین و کلی ترین تقسیم بندی به دوشاخه لر بزرگ و لر کوچک تقسیم می شوند. لر بزرگ بیش تر در استان کهگیلویه و بویراحمد و فارس، بوشهر، چهارمحال و بختیاری، قسمتی از اصفهان، قسمتی از خوزستان و قسمت کوچکی از لرستان همدان، و شهرستان اندیمشک استان خوزستان مستقر هستند.



و همچنین اقلیت‌های دینی و نیز مذهبی به رسمیت شناخته شده، در ایران عبارتند از :
ایرانیان زرتشتی، یهودی، صابئی، مسیحی، اعم از آشوریان ایران و ارمنی‌های ایران تنها اقلیت‌های دینی شناخته شده در ایرانن میباشند.

قوم ارمنی: ایرانی‌های ارمنی یا ارمنیان ایران یا ایرانیان ارمنی تبار (به ارمنی: گروه قومی از شهروندان ایران هستند که در تهران، اصفهان، تبریز، شیراز، رشت، بندرانزلی، اراک و سایر شهرها سکونت دارند. جمعیت آنان در ایران بین ۸۰ تا ۱۲۰ هزار نفر است. ایرانیان ارمنی بزرگ‌ترین گروه مسیحیان ایران هستند.

قوم یهود: حضور یهودیان در ایران، به بیش از سه هزار سال پیش و مهاجرت‌های اجباری یهودیان از اسرائیل به آشور، بابل و بخش‌های غربی و مرکزی ایران در طی چند دوره متوالی بازمی‌گردد. آنان در طول تاریخ با دیگر ایرانیان ارتباط تنگاتنگ فرهنگی و دینی داشته‌اند، به‌طوری‌که در سیاهکل یهودیان در ماه رمضان همراه با مسلمانان روزه می‌گرفتند و در کردستان در مراسم صوفیان شرکت می‌جستند. یهودیان در زندگی فرهنگی ایران حضور فعال داشته‌اند و برای خود هویت ایرانی قائل هستند اشاره کرد.



قوم عرب، عرب های ایران در بخش مرکزی و جنوب غربی استان خوزستان استقرار دارند. خوزستان به لحاظ توپوگرافی (ترسیم مکانی اعم از پستی و بلندی ها بر روی نقشه های جغرافیایی) و ساختار قومی و فرهنگی به دو بخش خوزستان مرتفع و خوزستان کم ارتفاع تقسیم میشوند. خوزستان مرتفع بین دشت های کم ارتفاع خوزستان و دامنه های غربی رشته کوه زاگرس واقع است. این بخش از نظر انسانی و فرهنگی، در واقع امتداد گسترده جغرافیایی بخش مرکزی است و اساسا محل قشلاق عشایر و ایلات لر و بختیاری ناحیه زاگرس به شمار می رود. به علت غلبه فرهنگ ایرانی، باید این منطقه را دنباله بخش مرکزی ایران دانست که در شرق و شمال جلگه خوزستان گسترش دارد و بر خوزستان کم ارتفاع مشرف است.

قوم بلوچ، در ناحیه جغرافیایی مشتمل بر جنوب شرقی ایران، جنوب غربی افغانستان و شرق پاکستان مستقر است. بلوچستان ایران منطقه ای از کشور است که با ایالت بلوچستان در جمهوری فدرال پاکستان و ناحیه بلوچ نشین افغانستان پیوند فضایی و جغرافیایی دارد. از نظر قومیت و نژاد عدا ای از آنها را حبشی و گروهی را عرب یا از نژاد دراویدی و عده دیگر نیز آن ها را قومی مرکب از نژادهای مختلف می دانند.



هنگامی که صحبت از زبان ها، نژاد، فرهنگ و تمدن ها میشود باید با احتیاط در مورد آنها مطالعه شود. چرا که مفاهیم و عناصر تفوق طلبی، نژادپرستی، اهداف استثمار و استعماری در شکل گیری تئوری مکتب های شناخت و تقسیم بندی تاثیر بسیاری گذاشته است و تقسیم بندی زبان ها و نژاد ها همراه با تعظیم و تحقیر بوده است. در این میان زبان گاه تابع جریانات فکری، عملی، سیاسی و اجتماعی میشود و گاهی هم خود هم چون متغیری مستقل یا وابسته عمل میکند.

و اما... گویش های ایرانی موجود در اسناد تاریخی و در زمان معاصر:

در آثار مورخان و جغرافیانویسان اسلامی، گذشته از فارسی دری که زبان رسمی و اداری کشور ایران بوده است، و پهلوی جنوبی (پارسیک) که تا سه چهار قرن بعد از اسلام زبان دینی ایرانیانی شمرده میشد که به آیین زرتشتی باقی مانده بودند، تعداد گویش های معاصر ایران را دو هزار تخمین زده اند، همه زبان های ایرانی نو از مجموعه زبان های ایرانی نشات میگیرند، هرچند که همگی آنها ادامه زبان های ایرانی میانه و منتج از آنها نبوده اند، اما زبان های معیاری که در طول تاریخ غالب بوده اند، یعنی فارسی باستان و میانه و نو، مانند هر زبان معیار دیگر، ویژگی هایی را از گویش دیگر، یعنی غیر فارسی جذب کرده اند.

مهم ترین گویش های ایرانی امروز عبارتند از:

بختیاری و لری

کردی

بلوچی

تاتی در آذربایجان صحبت می‌شود که به آن «تاتی» می‌گویند. گویشوران این زبان در جمهوری آذربایجان (شمال شرقی شبه جزیره آبخوران) و برخی از نقاط داغستان زندگی می‌کنند. در بعضی از روستاهای آذربایجان ایران هم زبان تاتی هنوز رایج است. به طور کلی زبان تاتی حدود ۱۱۰.۰۰۰ نفر در روسیه به کار می‌برند.

تالشی «تالشی» یا «طالشی» در جلگه لنکران و سرزمین آذربایجان شوروی سابق؛ و در قسمت جنوب غربی دریای مازندران و در مرز ایران و شوروی سابق صحبت می‌شود. تعداد گویشوران این زبان را تا ۱۵۰.۰۰۰ نفر تخمین زده‌اند که از این میان، ۱۰۰.۰۰۰ نفر در شوروی سابق زندگی می‌کنند.

گیلکی ر بخش گیلان و دیلمستان رایج بوده و هنوز مردم استان گیلان آن را در گفتار به کار می‌برند، گویش «گیلکی» است.

طبری یا مازندرانی در کرانه دریای خزر در استان مازندران کنونی و طبرستان قدیم رایج است. این گویش در گذشته دارای آثار ادبی قابل توجهی نیز بوده است. تعداد گویشوران به گویش طبری را نمی‌توان تعیین کرد اما در هر حال از یک میلیون نفر بیشتر است.

پشتو قدیمی ترین آثار زبان پشتو متعلق به قرن های نهم و دهم هجری است. تا چند صد سال پشتو تنها در گفتار به کار می رفته است و آثار ادبی به این زبان بسیار اندک بوده است. تنها از سی یا چهل سال پیش بود که دولت افغانستان پشتو را زبان رسمی کشور قرار داد و از آن به بعد، کتاب، روزنامه و آثار ادبی به این زبان پدید آمد و تدریس آن در آموزشگاه ها معمول شد.

اما با وجود تمامی تفاوت ها در گویش زبان و فرهنگ در سرزمین پهناور ایران عاملی که باعث پیوند قومیت ها و افکار و اندیشه های مختلف در این آب و خاک میشود ادبیات فارسی میباشد که ایجاد یکپارچگی و وحدت میان تمامی اقوام می شود. همانطور که یاد شده ادبیات به تنهایی میتوانند زبان مشترک اقوامی باشد که زیر یک پرچم با زبانی واحد فارغ از تفاوت ها زندگی میکنند.



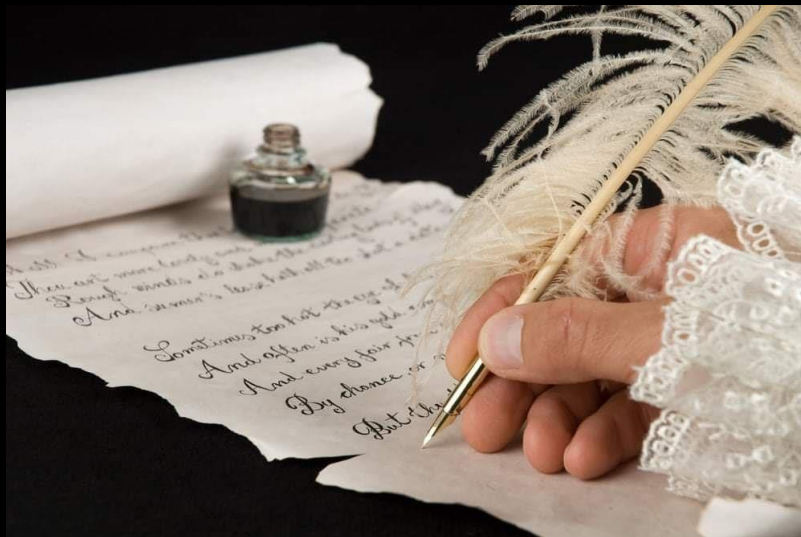
ایران بانو و اقوام مختلف

Մարդկային աշխարհում ապրելու բանաձյեր, ապրելու մղող ուժ փնտրելու ճանապարհին նորից ու նորից օգնության է հասնում գիրքը, պոեզիան, որպես աղոթք, որպես գույն կամ գունապնակ՝ խավար, ցուրտ, օր-օրի ավելի անհոգի դարձող այս աշխարհում...

Արմինե

13.03.2022թ.

ԱՐԱՐԱՏ ՄԿՐՏՈՒՄՅԱԼ



ՍԵՐ

Ասել է թե
արթնացել ես այսօր,
որ վաղը հիշես,
թե ինչ էիր անելու երեկ:
Ասել է թե
երկու խնձորներից
քեզ չի հերիքում
երրորդը
յ անընդհատ թվում է, որ այդ պահին
մեկը տրոփում է
քո մասին:
Ասել է թե
փողոցի շներն անգամ
քեզ ճանաչում են
յ «բարյ» են հաչում,
որ չմոռանաս
սովորականի պես
ծխախոտ վառել
յ շարունակել կիսատ զրույցդ:
Ասել է թե
արթնանում ես կեսգիշերին
յ վախով հասկանում,
որ գիշերուկես է արդեն
ինչ
չես տեսել նրան:

ՉԷ, ինչո՞ւ հարբած,
պարզապես գինի էր փշատ էր,
փամեն անգամ քո կենացն էր լսվում,
փամեն անգամ դու չէիր լսում:
Պարզապես տարածությունն էր,
որ հարկավոր էր... խմել:
Որ հարկավոր էր խմել փ հասնել քեզ:
Եվ հասնել... փ լռել:
ՉԷ, ի՞նչ կարոտ,
պարզապես դու չես հերիքում,
անընդհատ չես հերիքում,
Էլ երբեք չես հերիքում,
Էլ երբեք չես հերիքում
իբր փ ներկայություն
փ մոտեցող ձեռք:
ՉԷ, ի՞նչ սեր,
պարզապես դու փակում ես աչքերդ,
որ ես երազ տեսնեմ,
քայլում ես, որ ես հոգնեմ.
Ճնվում ես, որ շարունակվեմ.
հիվանդանում ես, որ ինձ համար բժիշկ կանչեն,

ասում ես գարուն է,
որ ճերմակ ծաղկաբուրմունք հնչի իմ
աչքերում,
ժպտում ես, որովհետք ինձ սագում է,
ծիծաղում ես, որ մարդիկ իմ մասին ասեն՝
ուրախ մարդ է,
հագնվում ես, որ ես չմրսեմ,
արձակում ես կոճակներիդ,
որովհետք ես եմ շոգում...
...Ապրիլ,
թե չէ մարդիկ դժվարությամք կտանեն
իմ աճյունը ծառերի միջով:



ԱՐՏԵՄ ՕՅԱՆՁԱՆԵԱՆ

Ծնւել է 1936 թ. Թեհրանում: Նախնական կրթութիւնը ստացել է ծննդավայրում: Աւարտել է Աւստրիայի արւեստի բաժնի (Կինոյի Ռեժիսոր) մասնաճիւղը, ապա դոկտորայի աստի- ճան է ստացել պատմութեան ճիւղում, Նոյն համալսարանից:

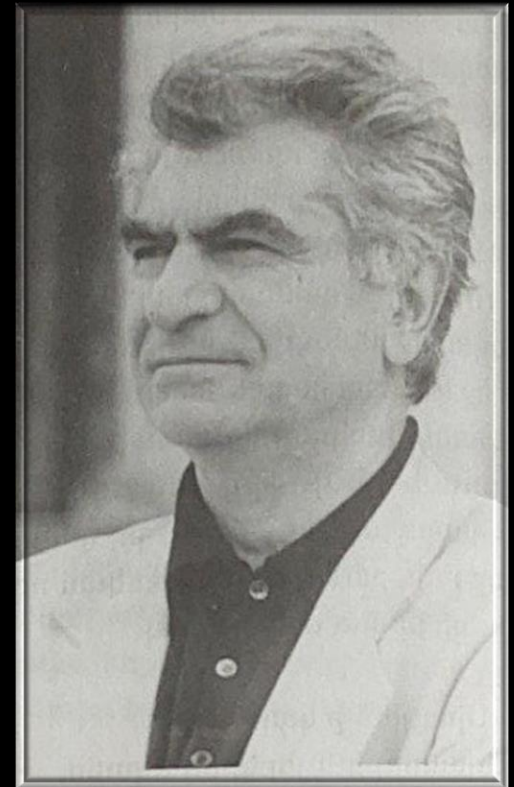
Պատրաստել է 60-ից ավելի գեղարւեստական եւ վաւերագրական ֆիլմեր, եւ համաշխարհային չորս փառատօններին շահել է երկու առաջնակարգ եւ երկու երկրորդ կարգի մրցանակներ:

1982 թ.-ից Աւստրիայի ազգային արխիւում, ուսումնասիրել է Հայաստանի պատմութիւնը, եւ Վիեննայում 12 հատոր փաստաթղթեր եւ վաւերագրեր է հրատարակել գերմաներէնով: Այս ժողովածուում, ավստրիական փաստաթղթերում, 1915 թ. Հայոց ցեղասպանութեան վերաբերող փաստաթղթերը, յատուկ տեղ են գրաւել: Յիշւած գրքերը մեծ ազդեցութիւն են թողել Եւրոպացի հետազօտողների վրայ, այնպէս որ նրանք եւս հետաքրքրւելով այս հարցով, տասնեակ գրքեր գրի առան, արտայայտելով Գերմանիայի եւ Աւստրիայի բացասական դերը, հայոց ցեղասպանութեան մեջ:

Հարկ է յիշատակել, որ օգտւելով սոյն ժողովածուի նիւթերից կազմել եւ հրատարակել է մի գիրք «Անհերքելի վկայութիւններ» 1915 թ. Նախ գերմաներէն, ապա հրատարակել է դրանք հայերէն, եւ պարսկերէն լեզուներով, եւ շուտով հրատարակւելու է նաեւ անգլերէն թարգմանութիւնը:

2001 թ. Հայաստանի գիտութիւնների Ակադեմիան Արտեմ Օհանջանեանին շնորհել է պատւոյ դոկտորայի տիտղոս:

بخش اول:
بزرگان شعر



سوم آبانماه سالگرد جاودانگی

#فریدون_مشیری

شاعر و روزنامه‌نگار گرامی باد.

زندگینامه :

#فریدون_مشیری در سی ام شهریور سال ۱۳۰۵ در یک خانواده اصیل و فرهیخته در تهران به دنیا آمد. جد پدری #مشیری، از صاحب منصبان سرشناس لشکری در حکومت نادرشاه افشار بود و پدربزرگ مادریش یکی از شاعران به نام در دوره ناصری به حساب می آمد.

با چنین پیشینه خانوادگی مشیری در کودکی پیش از رفتن به مدرسه با ادبیات کهن فارسی آشنایی کامل داشت، او بخشی از تحصیلات ابتدایی خود را تهران و بخشی دیگر را به دلیل کار پدرش در مشهد گذراند، اما در سال ۱۳۲۰ با آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال ایران توسط متفقین به همراه خانواده دوباره به تهران بازگشت و دوران متوسطه را در دبیرستان ادیب به اتمام رساند.

#مشیری در سن هیجده سالگی با اینکه هنوز یک سال تا پایان تحصیلاتش باقی مانده بود، به استخدام وزارت پست و تلگراف آن زمان در آمد و مدت سی و سه سال در این وزارتخانه به کار مشغول بود.

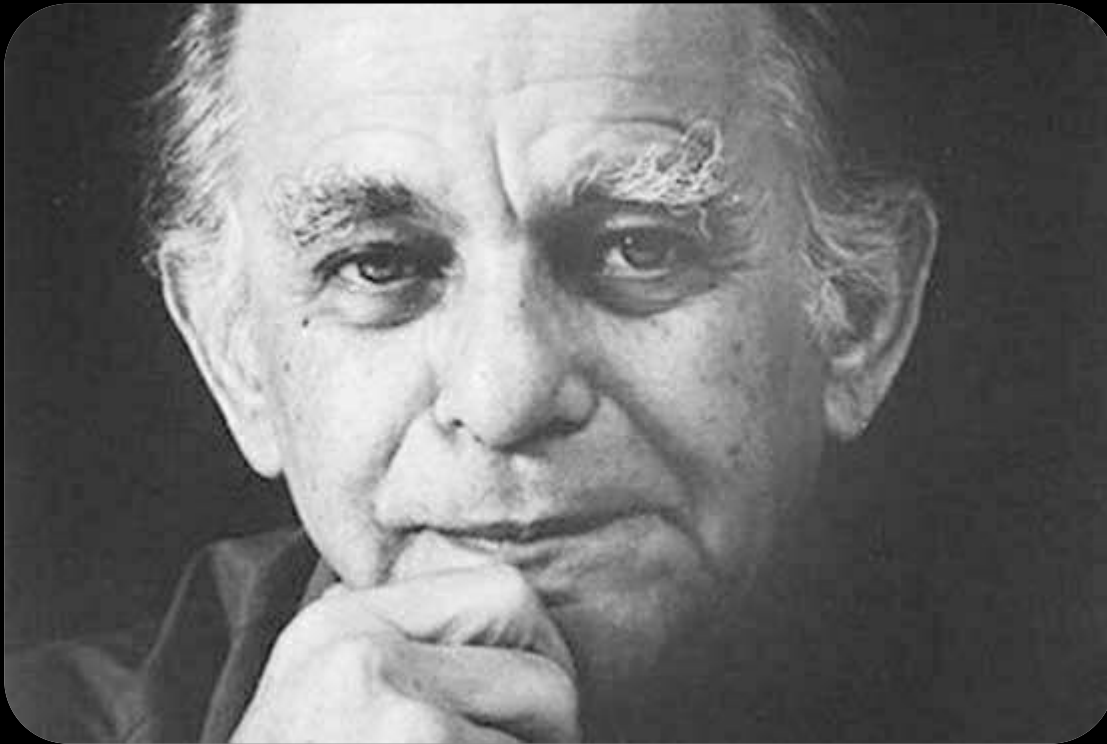
#مشیری از پانزده سالگی شعر می گفت و در سال ۱۳۲۳ اولین شعر او با نام " فردای ما " در روزنامه " ایران ما " به چاپ رسید، همین اتفاق آغازگر فعالیت های مطبوعاتی #مشیری شد، او همزمان با کار در اداره پست و تحصیل، در مجلات مختلف ادبی نیز کار می کرد.

#فریدون_مشیری اولین مجموعه شعر خود را در سال ۱۳۳۴ با نام "تشنه طوفان" با مقدمه ای از "شهریار" و "علی دشتی" به چاپ رساند. خود #مشیری در مورد اشعارش می گوید: " چهارپاره‌هایی بود که گاهی سه مصرع مساوی با یک قطعه کوتاه داشت، و هم وزن داشت، هم قافیه و هم معنا،....." معروفترین شعر #مشیری "کوچه" در سال ۱۳۳۹ در مجله "روشنفکر" به چاپ رسید.

#مشیری علاوه بر شعر به موسیقی سنتی هم علاقه زیادی داشت و ردیف ها و گوشه های موسیقی را به خوبی می شناخت، به همین خاطر در بین سال های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ با برنامه "گل های تازه" رادیو ایران همکاری مستمری داشت.

در اواخر عمر **#مشیری**،
علیرغم نداشتن وضعیت جسمی مناسب در شب های شعر مختلفی که
دوستانش در سراسر دنیا برایش ترتیب می دادند، شرکت می کرد و درآمد
حاصل از این مراسم ها را، صرف امور خیریه می کرد.

سرانجام **#فریدون_مشیری** پس از تحمل یک دوره طولانی بیماری در سوم
آبان ماه سال ۱۳۷۹ در سن هفتاد و چهار سالگی در تهران درگذشت.



Joseph Rudyard Kipling

(30 December 1865 – 18 January 1936) was an English novelist, short-story writer, poet, and journalist. He was born in British India, which inspired much of his work.

Kipling's works of fiction include the Jungle Book duology (The Jungle Book, 1894; The Second Jungle Book, 1895), Kim (1901), the Just So Stories (1902) and many short stories, including "The Man Who Would Be King" (1888). His poems include "Mandalay" (1890), "Gunga Din" (1890), "The Gods of the Copybook Headings" (1919), "The White Man's Burden" (1899), and "If—" (1910). He is seen as an innovator in the art of the short story. His children's books are classics; one critic noted "a versatile and luminous narrative gift". Kipling in the late 19th and early 20th centuries was among the United Kingdom's most popular writers. Henry James said "Kipling strikes me personally as the most complete man of genius, as distinct from fine intelligence, that I have ever known." In 1907, he was awarded the Nobel Prize in Literature, as the first English-language writer to receive the prize, and at 41, its youngest recipient to date. He was also sounded out for the British Poet Laureateship and several times for a knighthood, but declined both. Following his death in 1936, his ashes were interred at Poets' Corner, part of the South Transept of Westminster Abbey. Kipling's subsequent reputation has changed with the political and social climate of the age. The contrasting views of him continued for much of the 20th century. Literary critic Douglas Kerr wrote: "[Kipling] is still an author who can inspire passionate disagreement and his place in literary and cultural history is far from settled. But as the age of the European empires recedes, he is recognised as an incomparable, if controversial, interpreter of how empire was experienced. That, and an increasing recognition of his extraordinary narrative gifts, make him a force to be reckoned with.



Corrado Alvaro

(15 aprile 1895 – 11 giugno 1956) è stato un giornalista e scrittore italiano di romanzi, racconti, sceneggiature e opere teatrali. Usava spesso lo stile verista per descrivere la povertà senza speranza nella sua nativa Calabria. Il suo primo successo fu *Gente in Aspromonte*, che esaminava lo sfruttamento dei contadini rurali da parte degli avidi proprietari terrieri calabresi, ed è considerato da molti critici il suo capolavoro.

Initially, Alvaro's literary efforts did not enjoy great success. Critics praised his first novel *Lomo nil labyrinth* (*Man in the Labyrinth*) for its portrayal of alienation of individuals and society as a whole. His subsequent works, *Amata allay Finestra*, *Genet in Aspermont*, *La signora dell 'Isola*, and *Vent 'anni* established him as an important writer. A jury that included the noted Italian novelist Luigi Pirandello awarded him a prize of 50,000 lire given by the newspaper *La Stampa* in 1931 for *Genet in Aspermont*.

In 1951 he won the Strega Prize (*Premio Strega*) – Italy's most prestigious literary award – for his novel *Quasi una vita*. Alvaro is noted for his realistic, epic depictions of the Italian poor. His later work portrayed the contrasts between a yearning for the simple, pastoral way of life, and the aspiration to achieve material success that attracts people to the city. He died in Rome.

He was one of the first authors to mention the 'Ndrangheta – the mafia-style criminal association in his native Calabria – in several short stories and in an article published in the *Corriere Della Sera* in 1955.



Борис Пастернак

(имя при рождении — Борис Исаакович Постернак; 29 января (10 февраля) 1890, Москва, Российская империя — 30 мая 1960, Переделкино, Кунцевский район, Московская область, СССР) — русский советский поэт, писатель и переводчик. Один из крупнейших русских поэтов XX века.

Первые стихи опубликовал в 23 года. В 1955 году закончил роман «Доктор Живаго», через три года 23 октября Пастернаку присудили Нобелевскую премию по литературе — «за значительные достижения в современной лирической поэзии, а также за продолжение традиций великого русского эпического романа», после чего он подвергся травле и гонениям со стороны советского правительства и ряда коллег и в результате был вынужден отказаться от премии.



Միջինք. ի՞նչ խորհուրդ ունի այն

Ըստ Մաղաթիա արք. Օրմանյանի՝ միջինք անունը տրվում է Մեծ պասը կիսող օրվան, որը տոնական նշանակություն չունի: Միջինք է Մեծ պահքի չորրորդ չորեքշաբթին կամ 24-րդ օրը:

Միջինքից սկսած՝ խաղաղական ժամերգության ընթացքում սկսում են երգվել Ստեղի շարականները՝ հավուր պատշաճի:

Այդ օրը, ըստ ժողովրդական ավանդության՝ հայ տանտիկիները թխում են բաղարջ, որի մեջ մետաղադրամ են դնում: Ում բաժին ընկնի դրամը, այդ տարի հաջողություն կունենա:



بخش دوم ادبیات جهان

اومنیوس: نخستین نمایشنامه ای است که در آن تغییر کامل صحنه وجود دارد. الهه های انتقام، اورستس را به جرم ارتکاب قتل تعقیب می کنند، اما چون انتقام قتل پدرش را گرفته است، آتنه او را تبرئه می کند. این تراژدی از نظر قابلیت اجرا اهمیت بسیار دارد.

اندیشه های آیسخولوس: او در تراژدی های خود به عمیق ترین مسائل مذهبی و اخلاقی می پردازد: سرشت خدایان، مساله شر، میهن دوستی، و مسئولیت انسانی. ملخص عقاید او چنین است: خدایان متعال و دادگسترند. انسان باید مطیع اراده آنها باشد. گناه موروثی است، اما آدمی مسئولیت فردی و شخصی هم دارد. باید با تحمل رنج، که انسان را خردمند می سازد، کفاره تکبر، جنایت و گناهان دیگر را پرداخت کند.

سبک و شیوه پرداخت: طرح در آثار آیسخولوس ساده و فاقد انسجام است. حادثه کم روی میدهد، شخصیت‌هایش بیشتر متعالی اند تا آدمی خوی، و سرنوشت آنها بیش از آن که در دست خودشان باشد در کف خدایان است. الفاظ او پر طنین، شاهوار و فخیم است، و شاید در حد مطنطن. بسیاری از آنها را از هومر، سولون، هسیود، شاعران غنائی، سوفوکلِس، آیینهای رازواره و منابع مربوط به مصطلحات زبانی وام گرفته است. شیوه توصیف او عینی است و فکرش دور، گسیخته و غریب است.

بخش سوم ادبیات ارمنی

مردم نه تنها او را پذیرفتند، بلکه دیری نپایید که در فرهنگ و ادبیات شفاهی خویش او را به مثابه عزیزترین و بزرگ‌ترین قهرمان ملی خود ستایش کردند و چنان چهره وجیهی به او بخشیدند که به آرتاشس اول بخشیده بودند

بعدها، یعنی از زمان سلطنت واقارش دوم که در سال ۱۸۰ م به تخت نشست و خسرو اول، سلطنت موروئی اشکانیان ارمنی آغاز گردید. تا آن زمان شاهان اشکانی ارمنستان که از شخصیت‌های برجسته اشکانی بودند از سوی شاه پارت منصوب شدند.

در سال ۲۲۶ م حادثه‌ی ایران را تکان داد که تغییرات عمیق حاصل از آن متوجه همسایگان نیز شد. اردشیر بابکان از خاندان ساسان، شاه پارس، اردوان پنجم اشکانی را سرنگون کرد و تاج و تخت شاهی ایران را بدست آورد. سلسله ساسانیان که با اردشیر آغاز شد خود را وارث و پیرو هخامنشیان اعلام داشت و برپائی دوباره اقتدار و جهان‌گیری ایران را وظیفه خود دانست. ارمنستان که یکی از موانع عمده‌ی این برنامه ساسانیان بود به یکی از بزرگترین مخالفان آن بدل گردید. بویژه آنکه در ارمنستان اشکانیان همچنان به حکومت ادامه می‌دادند و شاهزادگان اشکانی و پسران اردوان پنجم جملگی به ارمنستان، نزد تیرداد دوم پناهنده شده بودند و مترصد فرصت بودند تا از اردشیر انتقام بگیرند.

بخش چهارم ادبیات ایران

که آن قرینه استعاره و تیغ استعاره از راه است، اما لطف کلام در آن است که کلمات مصراع اول را در مصراع دوم به جناس تام تکرار کرده است. تیغ نخست شمشیر و تیغ دوم راه، بریدن اول قطع کردن و بریدن دوم طی کردن است. چنان که اشاره کردیم فرخی هم در موضوع سفرهای بیابانی قبل از مسعود و منوچهری قصیده‌ی دارد. بد نیست علاقمندان این شعر را با دو شعر قبلی بسنجند. در این قصیده فرخی سفر را از خود سیستان به بست شرح می‌دهد و سپس خواجه منصور بن حسن میمندی وزیر معروف غزنوی را مدح می‌کند. سفر او هم در شب است و بی شک هم منوچهری و هم مسعود به این شعر توجه داشته‌اند:

چون بسیج راه کردم سوی بست از سیستان
شب همی تحویل کرد از باختر بر آسمان
روزی چون قارون همی نادیده گشت اندر زمین
شب چو اسکندر همی لشکر کشید اندر زمان
جامه عباسیان بر روی روز افکند شب
برگرفت از پشت شب زربفت رومی طیلسان
لشکر شب دیدم اندر جنگ روز آویخته
همچو برگ زعفران بر گرد شاخ زعفران

فرایند صدور مجوز باید کوتاه‌تر شود/ الزام ناشران به درج کد ملی مترجم

معاون فرهنگی وزارت ارشاد از الزام ناشران برای ثبت کد ملی مترجم در سامانه اداره کتاب از سال آینده خبر داد و گفت: نرم‌افزار مشابهت‌یاب نیز به زودی اجرایی می‌شود.



photo: Naser Jafari



باشگاه خبرنگاران پویا

یاسر احمدوند معاون فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد در گفت‌وگو با خبرنگار فرهنگی خبرگزاری تسنیم، با اشاره به برخی تغییرات در ممیزی کتاب‌ها در اداره کتاب که از سال آینده اجرایی می‌شود، گفت:

در مجموعه تصمیماتی برای حفظ حقوق ناشران و مترجمان گرفته شده است که از آن جمله می‌توان به الزام درج کد ملی مترجم در سامانه اشاره کرد، ما برای اینکه بدانیم پدیدآورنده فردی واقعی است و وجود خارجی دارد، لازم است که کد ملی پدیدآورنده ثبت شود. البته ناشر مختار است که کتاب را به اسم مستعار منتشر کند، اما مشخصات فردی که به عنوان مترجم معرفی می‌کند، باید برای ما معرفی شود. وی ادامه داد: سابق بر این مواردی بوده که مترجم یا وجود خارجی نداشته و یا اساساً در سنی نبوده که بتواند مترجم کتابی باشد، برای نظام دادن به حوزه ترجمه باید برخی اقدامات انجام شود. رها بودن حوزه ترجمه به ناشران و مترجمانی که وقت می‌گذارند، زحمت می‌کشند، کتابی را ترجمه و منتشر می‌کنند، آسیب می‌زند، درمقابل حمایت لازم برای حفظ حقوق این ناشران و مترجمان وجود ندارد.

موراکامی داستان کوتاه جدیدش را رونمایی کرد

به گزارش خبرگزاری مهر به نقل از آسوشیتدپرس، هاروکی موراکامی نویسنده ژاپنی در نشستی که در خانه بین‌المللی ادبیات دانشگاه واسدا در توکیو برگزار شد، از داستان کوتاه جدید خود رونمایی کرد.

در این نشست تنها ۱۱۰۰ مخاطب خوش شانس برای شنیدن داستان کوتاه «گاهو» که هنوز منتشر نشده و توسط نویسنده پرفروش ژاپنی هاروکی موراکامی با صدای بلند خوانده شد، حضور داشتند.

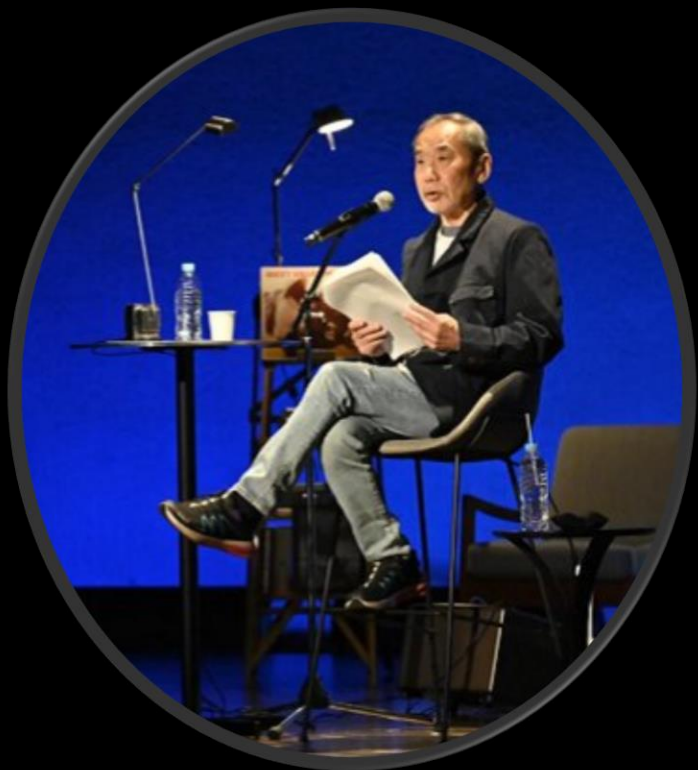
این کتابخوانی در یک رویداد گردهمایی کتاب به نام «جغد در بهار می‌خواند» انجام شد تا در خلال آن کمک مالی برای کتابخانه بین‌المللی خانه ادبی واسدا جمع آوری شود. میکو کاواکامی، نویسنده برنده جایزه نیز در این برنامه حضور داشت.

موراکامی به حضار این نشست گفت: این داستان تازه ساخته شده، حدود ۱۰ روز پیش و افزود که این داستان کوتاه را برای این رویداد نوشته است. آخرین داستان کوتاه موراکامی بیش از ۳ سال پیش منتشر شد و «اول شخص مفرد» نام داشت.

این نویسنده به گفته حاضران در نشست مورد اشاره، آرام و مانند همیشه راحت با کفش‌های کتانی در این گردهمایی حاضر شد و گفت نوشتن داستان برای روخوانی آسان نبود.

وی گفت: در واقع نوشتن یک داستان جدید برای بازخوانی بسیار سخت است. محتوا و سبک آن باید متناسب با روخوانی و نسبتاً کوتاه باشد. او گفت که داستان هنوز خیلی طولانی است و به همین دلیل آن را در دو بخش خواند.

روزنامه‌نگاران حاضر در این رویداد اجازه داشتند نام داستان را گزارش کنند، اما درباره محتوای آن نمی‌توانستند خبری بدهند. موراکامی که ۷۵ ساله و از محبوب‌ترین رمان‌نویسان جهان است، سال ۱۹۷۹، چهارسال پس از شروع به نوشتن، با رمان «آواز باد را بشنو» معرفی شد. «جنگل نروژی» رمان عاشقانه او در سال ۱۹۸۷ اولین کتاب پرفروش او بود و او را به عنوان یک ستاره جوان ادبی معرفی کرد. جدیدترین رمان پرفروش او با عنوان «شهر و دیوارهای نامشخص آن» سال ۲۰۲۳ در ژاپن منتشر شد و در انتظار انتشار به زبان انگلیسی است.



این دومین باری است که موراکامی و کاواکامی در «رویداد جغد» شرکت کردند. کاواکامی گفته سال‌ها پیش از رمان‌نویس شدنش یکی از طرفداران قدیمی موراکامی بوده است. در رویداد قبلی که سال ۲۰۱۹ برگزار شد، این دو به نوبت با صدای بلند روخوانی کردند. در آن رویداد موراکامی داستان کوتاه قبلی خود به نام «اعترافات یک میمون شیناگاوا» را رونمایی کرد که بعداً به عنوان یکی از داستان‌ها در مجموعه داستان کوتاه «اول شخص مفرد» منتشر شد.

کاواکامی که به خاطر پرفروش‌ترین کتابش «سینه‌ها و تخم‌مرغ‌ها» که سال ۲۰۲۰ به انگلیسی ترجمه شد، شناخته می‌شود، داستان کوتاه جدید خود را با عنوان «درهای ما» در این مراسم روخوانی کرد. او کارش را به عنوان شاعر شروع کرد و اولین رمان کوتاهش که «اگوی من، دندان‌های من و جهان» نام داشت در سال ۲۰۰۷ منتشر شد و رمان «بهشت» اش در فهرست نهایی جایزه بین‌المللی بوکر ۲۰۲۲ قرار گرفت.

Tanto gentile e tanto onesta pare, di Dante Alighieri

Tanto gentile e tanto onesta pare
la donna mia quand'ella altrui saluta,
ch'ogne lingua deven tremando muta,
e li occhi no l'ardisco di guardare

Ella si va, sentendosi laudare,
benignamente d'umiltà vestuta;
e par che sia una cosa venuta
da cielo in terra a miracolo mostrare.

Mostrasi sì piacente a chi la mira,
che dà per li occhi una dolcezza al core,
che 'ntender no la può chi no la prova:

e par che de la sua labbia si muove
uno spirito soave pien d'amore,
che va dicendo all'anima: sospira

بخش پنجم
شعر شاعران

Giacomo Leopardi, L'infinito

Sempre caro mi fu quest'ermo colle,
E questa siepe, che da tanta parte
Dell'ultimo orizzonte il guardo esclude.
Ma sedendo e mirando, interminati
Spazi di là da quella, e sovrumani
Silenzi, e profondissima quiete
Io nel pensier mi fingo; ove per poco
Il cor non si spaura. E come il vento
Odo stormir tra queste piante, io quello
Infinito silenzio a questa voce
Vo comparando: e mi sovvien l'eterno,
E le morte stagioni, e la presente
E viva, e il suon di lei. Così tra questa
Immensità s'annega il pensier mio:
E il naufragar m'è dolce in questo mare.

Сергей Наровчатов

Отъезд

Проходим перроном, молодые до неприличия,
Утреннюю сводку оживленно комментируя.
Оружие личное,
Знаки различия,
Ремни непривычные:
Командиры!

Поезд на Брянск. Голубой, как вчерашние
Тосты и речи, прощальные здравицы.
И дождь над вокзалом. И крыши влажные.
И асфальт на перроне.
Все нам нравится!

Семафор на пути отправленья маячит.
(После пойдем – в окруженья прямо!)
А мама задумалась...
– Что ты, мама?
– На вторую войну уходишь, мальчик!

1941

Юнна Мориц

Трудно светиться и петь не легко...

Трудно светиться и петь не легко.
Там, где черемухи светятся пышно,
Там, где пичужки поют высоко,
Кратенький век проживая бескрышно,–
Только и видно, только и слышно:
Трудно светиться и петь не легко.

Если задумаешь в дом возвратиться
Или уйти далеко-далеко,
В самую низкую бездну скатиться
Или на самую высь взгромоздиться,–
Всюду, куда бы тебя ни влекло,
Петь не легко там и трудно светиться,
Трудно светиться и петь не легко.

1980

William Wordsworth, 'My heart leaps up'.

My heart leaps up when I behold
A rainbow in the sky:
So was it when my life began;
So is it now I am a man;
So be it when I shall grow old,
Or let me die ...

William Wordsworth, 'I wandered lonely
as a cloud'.

I wandered lonely as a cloud
That floats on high o'er vales and hills,
When all at once I saw a crowd,
A host, of golden daffodils;
Beside the lake, beneath the trees,
Fluttering and dancing in the breeze ...

Սիլվա Կապուտիկյան «Ոչ մեր սիրելն էր նման սիրելու, Ոչ բաժանումը՝ բաժանում եղավ»

Ոչ մեր սիրելն էր նման սիրելու,
Ոչ բաժանումը՝ բաժանում եղավ.
Հազիվ լսելի մի երգ կար հեռու,
Աղմուկների մեջ ծնվեց ու մեռավ:
Լսափողերի մետաղյա խորքում
Խոնավ ձայներով սիրտ էր թրթռում.
Զորացրած ծաղիկ չմնա՛ց գրքում,
Նամակ չմնա՛ց դեղնած թղթերում:
Պողոտաների խռիվ մայթերին
Երկու զույգ ոտքեր քայլեցին տրտում,
Անցան, գնացին՝ չմտած մի տուն,
Ասֆալտի վրա հետքեր չթողին...
Ոչ մեր սիրելն էր նման սիրելու,
Ոչ բաժանումը՝ բաժանում եղավ.
Հազիվ լսելի մի ե՛րգ կար հեռու,
Աղմուկների մեջ ծնվեց ու մեռավ...

Պարույր Սյակ «Ոչինչ չի պատահել արտասավոր»

Ոչի՛նչ , ոչի՛նչ չի պատահել արտասավոր.
Դու նույն աղջիկն ես հմայիչ, ես՝ նույն տղան,
Միայն՝ ժպտում եմ աչքերդ կարծես ցավով,
Եվ այս ճամփան էլ չի թվում այնպես խաղաղ:

Ոչի՛նչ , ոչի՛նչ չի կատարվել նկատելի.
Ո՛չ խարդավանք, ո՛չ խանդ, ք յ ո՛չ կասկաց մի
կույր.
Լոկ զգում եմ ես մանրախոս քո մատներից ,
Որ ինձ այսօր նրանք ինչ-որ սա՛ռն են զգում.

Եվ չի փոխվել ոչինչ նախ կյանքո՛ւմ կարծես.
Ամառային նույն արթն է ք նո՛ւյն փոշին :
Ես զգում եմ՝ ինչ չգիտես ինքդ էլ գուցե.
-Դադարե՛լ ես ինձ սիրելուց,
Բայց... չես սիրում դեռ ուրիշին:

کاش تا دل میگرفت و میشکست
دوست می آمد کنارش می نشست!

کاش میشد روی هر رنگین کمان
می نوشتم "مهربان" با من بمان!!!

کاش می شد قلب ها آباد بود
کینه و غم ها به دست باد بود

کاش می شد دل فراموشی نداشت
نم نم باران هم آغوشی نداشت

کاش می شد کاش های زندگی
تا شود در پشت قاب بندگی

کاش میشد کاش ها مهمان شوند
در میان غصه ها پنهان شوند

کاش می شد آسمان غمگین نبود
رد پای کینه ها رنگین نبود

نیما یوشج

نمی بخشم نگاهت را
دوچشمان سیاهت را
که در چشمان من هرگز
نگاهم را
نشان عشق پاکم را نمی بیند
و از باغ لبانم غنچه ی شوقی نمی چیند
دهم دستی تکان از دور
ولی افسوس و صد افسوس
نگه می دزدد از من چشمهای تو
و من می مانم و دستی که حیران است
و من می مانم و اشکی که غلتان است
نمی بخشم نگاهت را

مهناز عابدینی

استرالیا کشوری جالب با ریشه‌های اروپایی و فرهنگ بومی است. هر دوی این فرهنگ‌ها در این پهنه جغرافیایی این سرزمین می‌درخشند و در آثار نویسندگان استرالیایی منعکس می‌شوند. مردم این کشور با زندگی در شهرهای بزرگی مانند ملبورن، سیدنی و پرت، تجربیات فراوانی کسب می‌کنند که از آنها برای تولید آثار داستانی، تاریخی، و کوتاه استفاده می‌نمایند.

نویسندگان استرالیایی محبوب

ادبیات استرالیا به اندازه پیشینه فرهنگی این سرزمین متنوع است، و کتاب‌های نویسندگان این کشور چیزهای زیادی در بطن خود دارند که می‌توانند مسائل گوناگون را با تمام مردم دنیا به اشتراک بگذارند؛ بنابراین بهتر است لیست زیر این گفتار شبکه مترجمین راستین را با دقت مطالعه نمایید.

هِن گارنر (Helen Garner)

سالی مورگان (Sally Morgan)

این ۱۲ فرد، تنها معدودی از برترین نویسندگان استرالیایی تاریخ هستند که جوایز متعددی را برای آثارشان دریافت کرده‌اند. اسامی زیادی برای اضافه کردن به این لیست وجود دارد. خواه به دنبال یک رمان هیجان‌انگیز باشید و خواه یک کتاب کودک و حتی یک اثر داستانی - تاریخی، قطعاً می‌توانید در این گفتار گزینه مناسبی پیدا کنید.

لیان موریارتی (Liane Moriarty)

مم فاکس (Mem Fox)

کریگ سیلوی (Craig Silvey)

ریچارد فلاناگان (Richard Flanagan)

کیت گرنویل (Kate Grenville)

متیو ریلی (Matthew Reilly)

تیم وینتون (Tim Winton)

جین هارپر (Jane Harper)

ملیسا لوکاشنکو (Melissa Lucaschenko)

ملینا مارکتا (Melina Marchetta)



جشن اسفندگان

واژه اسفند (سپندارمذ) به معنای فروتنی مقدس است. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه آورده است که ایرانیان باستان روز پنجم اسفند را روز بزرگداشت زن و زمین می دانستند. اگرچه منابع کهن، از جمله ابوریحان، این جشن را در روز پنجم اسفند ذکر کرده اند، ولی با توجه به تغییر ساختار تقویم ایرانی در زمان خیام و ۳۱ روزه شدن شش ماه نخست سال در گاهشماری ایرانی، تاریخ ذکر شده در منابع کهن را باید به روز کرد. امروز بعضی زرتشتیان آن را روز اسفند از ماه اسفند (سپندارمذ) برابر با ۲۹ بهمن در گاهشماری خورشیدی امروزین برگزار میکنند، اما بسیاری از پژوهشگران ایران شناس؛ از جمله ابراهیم پورداود، جلیل دوستخواه، جلال خالقی مطلق و پرویز رجبی زمان درست این جشن را پنجم اسفند می دانند و انتقال آن به ۲۹ بهمن را نادرست می انگارند.

در این روز، مردان زنان خانواده را بر تخت شاهی می نشاندند و از آنان اطاعت می کردند و به آنان هدیه می دادند. این جشن مناسبتی برای مردان بود تا مادران و همسران خود را گرامی بدارند و چون یاد این جشن تا مدت ها ادامه داشت و بسیار باشکوه برگزار می شد همواره این احترام به زن برای مردان یادآوری میشد.

ایرانیان از دیرباز این روز را روز زن و مادر و در حالت کلی روز عشاق می دانستند.

Novelist Rie Kudan wins Japan's most prestigious literary prize – then reveals she used ChatGPT

Rie Kudan, the 17th winner of Japan's most prestigious literary award, the Akutagawa Prize, has admitted that she used ChatGPT to help write her novel. A deserving winner?

Rie Kudan, the winner of Japan's most prestigious literary prize, has explained that part of her new book has a unique ghostwriter: ChatGPT.

The 33-year-old author, whose latest novel "Tokyo-to Dojo-to" wowed the Akutagawa jury, who found it "so perfect that it is difficult to find fault with it", revealed at the prize giving ceremony that she had "used the full potential of AI to write this book."

She explained that "around 5% of the book is made up of sentences generated by AI", quoted word for word. The author confessed that conversing frequently with the AI allowed her to confide her most intimate thoughts, which she "can't talk about with anyone else", before adding that ChatGPT 's responses sometimes inspired dialogue in the novel.

Kudan's novel is set in an imagined near future where AI has become an integral part of daily life. It follows the story of an architect who builds a tower in a Tokyo park designed to offer a place where criminals are rehabilitated and explores her discomfort with society's tolerance towards those who break the law.

Kudan believes that the generative artificial intelligence software has helped her to unleash her creative potential, and said that she wanted to maintain a "good relationship" with the AI.

However, not everyone is so keen on the news and this particular creative unleashing, with many labelling this practice morally questionable and wondering whether Kudan deserved the coveted Japanese prize.

"So she wrote a book by skilfully using AI... Is that talent? I don't know," wrote one user on X.

The Akutagawa Prize organisation has yet to comment on the winner's statements.

The AI tool ChatGPT was launched in 2022, and can write texts on demand in a matter of seconds. It is causing concern in various sectors, with many figures in the cultural world denouncing it as the death of "real art" and labelling it as "a grotesque mockery of what it is to be human."

Recently, British author Salman Rushdie said that a short text generated in his own style by an artificial intelligence was "pure garbage".

Sentiments shared by John Grisham and "Game of Thrones" author George R.R. Martin, who were among several writers who filed a 2023 class-action lawsuit against ChatGPT creator OpenAI over alleged copyright violation.

Also last year, an artist turned down their prize from the Sony World Photography Awards because their prize-winning photograph wasn't actually a photograph at all, but rather a digital image made using the AI program DALL-E 2.



قصه های عامیانه

سرگذشت بوعلی، بوعلی و بیمار، حکایت عاشق مالینخولیایی، گربه بیمار بوعلی سینا، بوعلی و استاد، خواجه بوعلی، ای وای، دفتر جهان نما، استاد بوعلی. کتاب افسانه دژ هوش ربا، که از داستان های باستانی ایران بود، توجه بسیاری را به خود جلب کرد. دانش مندان جهان آن را پسندیدند و اتحادیه ی کتاب خانه های آمریکا آن را جزو کتاب های با ارزشی که در کشورهای مختلف جهان برای کودکان نوشته شده است انتخاب کرد و در شهر بالتیمور و سپس در واشنگتن به معرض نمایش گذاشت. صبحی این افسانه را در میان قصه هایی که از گوشه و کنار کشور برایش فرستاده بودند یافت و با مطالعه آن دریافت که این داستان همان است که آن را جلال الدین محمد بلخی در دفتر ششم مثنوی آورده، ولی به پایان نرسانده است.

امیرقلی امینی: یکی از تالیفات مهم در این زمینه سی افسانه است که امیر قلی امینی، مدیر روزنامه اصفهان در سال ۱۳۳۹ ش چاپ کرده و ۳۰ افسانه محلی اصفهان را در آن گرد آورده است.

امینی ابتدا به گردآوری امثال پرداخت و چون کارهایش با تشویق و استقبال روبه رو شد، از همان هنگام به فکر گردآوری قصه ها و افسانه های محلی افتاد.

بخش ششم موسیقی



حسن ناهید نوازنده سرشناس نی سال ۱۳۲۲ در کرمان به دنیا آمد. وی پس از مدتی بیماری در شامگاه پنجشنبه ۲۷ بهمن ۱۴۰۱ در خانه‌اش درگذشت.
حسن ناهید در ارکستری که با همکاری آقایان: اسدالله ملک، منوچهر جهانگللو، فرهنگ شریف، محمودی خوانساری و عده‌ای دیگر برنامه‌ای

به نام «نوایی از موسیقی ملی» ترتیب یافته بود شرکت داشت. در ارکستری به نام درویش در رادیو شرکت داشت و سپس برای شرکت در ارکستر رودکی که از آقایان ابراهیم منصوری، حبیب‌الله بدیعی، علی تجویدی، احمد عبادی، رضا ورزنده، اصغر بهاری و فرهاد فخرالدینی تشکیل شده بود دعوت شده و با این ارکستر همکاری نمود. در سال ۱۳۴۱ توسط حسین قوامی به برنامه گلها دعوت شده و همکاری خود را در این برنامه آغاز نمود. او در وزارت فرهنگ و هنر نیز با ارکستر فرامرز پایور شرکت نمود که بیست سال این همکاری ادامه یافت. حسن ناهید درباره شيوه کار خود می‌گوید: «من هیچ وقت از زنده‌یاد کسانی تقلید نکردم و دنبال کار خودم رفته‌ام» در سال ۱۳۹۲ مدرک درجه یک هنری به حسن ناهید اعطاء شد.

او در بیست و یکمین جشنواره بین‌المللی موسیقی فجر در سال ۱۳۸۴ مورد تقدیر قرار گرفت. ناهید طی مصاحبه‌ای در اردیبهشت ۱۳۹۷ اظهار داشت از سه، چهار سال پیش و به دلیل انجام جراحی ایمپلنت، دیگر قادر به نی‌نوازی نیست.



اجراها

نوازدگی در ارکستر گلها به رهبری روح اله خالقی.
نوازدگی در ارکستر صبا به رهبری حسین دهلوی.
نوازدگی در ارکستر گروه پایور به سرپرستی فرامرز پایور

حسن ناهید برای شناساندن موسیقی سنتی و اصیل ایران، مسافرت‌هایی همراه با خوانندگانی چون حسین قوامی، محمدرضا شجریان، محمود محمودی خوانساری و عبدالوهاب شهیدی به کشورهای ترکیه، بلغارستان، یوگسلاوی، ایتالیا، فرانسه، بلژیک، هلند، آلمان، اتریش انجام داده و در برنامه‌هایی تحت عنوان کنسرت سازهای ملی ایران شرکت کرده‌است.

وی پس از مدتی بیماری در شامگاه پنجشنبه ۲۷ بهمن ۱۴۰۱ در خانه‌اش درگذشت.

بخش هفتم حکایت‌ها

روزی مردی به نزد عارفی آمد که بسیار عبادت می کرد و دارای کرامت بود مرد به عارف گفت: خسته ام از این روزگاری معرفت که مرام سرش نمی شود خسته ام از این آدم‌ها که هیچکدام جوانمردی ندارند عارف از او پرسید چرا این حرف‌ها را می زنی مرد پاسخ داد: خب این مردم اگر روزشان را با کلاهبرداری و غیبت و تهمت زدن شروع نکنند به شب نخواهد رسید شیخ پیش خودمان بماند آدم نمی داند در این روزگار چه کند دارم با طناب این مردم ته چاه می روم و شیطان هم تا می تواند خودش را آماده کرده تا مرا اغفال کند اصلا حس می کنم ایمانم را برده و همین حوالی است که مرا با آتش خودش بسوزاند نمی دانم از دست این ملعون چه کنم راه چاره ای به من نشان ده

مرد عارف لبخندی زد و گفت: الان تو داری شکایت شیطان را پیش من می آوری؟؟!!
جالب است بدانی زود تر از تو شیطان پیش من آمده بود و از تو شکایت می کرد

مرد مات و مبهوت پرسید از من؟!

مرد عارف پاسخ داد بله او ادعا می کرد که تمام دنیا از اوست و کسی با او شریک نیست و هر که بنخواهد دنیا را صاحب شود یا باید دوستش باشد یا دشمنش شیطان به من گفت تو مقداری از دنیایش را از او دزدیده ای و او هم به تلافی ایمان تو را خواهد دزدید مرد زیر لب گفت من دزدیده ام مگر می شود
عارف ادامه داد شیطان گفت کسی که کار به دنیا نداشته باشد او هم کاری به کارش ندارد پس دنیای شیطان را به او پس بده تا ایمانت را به تو برگرداند...

بی خود هم همه چیز را گردن شیطان مینداز... تا خودت نخواهی به سمت او بروی او به تو کاری نخواهد داشت این تو هستی که با کارهایت مدام شیطان را صدا می زنی، وقتی هم که جوابت را داد شاکی می شی که چرا جوابت را داده است

خب به طرفش نرو و صدایش نکن تا بعد ادعا نکنی ایمانت را از تو دزدیده است



بخش هشتم بهداشت دهان و دندان

فلوراید تراپی

فلوراید عنصری است که به طور طبیعی در دندان ها وجود دارد و باعث استحکام دندان ها و پیشگیری از پوسیدگی آنها می شود. فلوراید در مواد غذایی نیز وجود دارد که می توان با دریافت آن میزان پوسیدگی دندان ها را به حداقل رساند.

برخی از انواع آب ها، گوشت قرمز، ماهی، تخم مرغ و چای حاوی فلورایدند. در بعضی مناطق فلوراید به آب شرب لوله کشی اضافه می شود. بسیاری از خمیردندان ها و دهان شویه ها نیز فلوراید لازم برای دندان را تامین می کند. در صورتی که برخی کودکان فلوراید لازم را از آب یا مواد غذایی نمی گیرند دندانپزشک برای آنها فلوراید تراپی را پیشنهاد می دهد.

در فلوراید تراپی دندانپزشک فلوراید را به صورت ژل یا وارنیش روی دندان ها استفاده می کند. بهتر است انجام فلوراید تراپی از زمانی که همه دندان های شیری رویش یافتند شروع شود و با توجه به وضعیت دندان های کودک و تشخیص پزشک سالی یک یا چندبار تکرار شود.

سخن از ملت، واژه‌های مردم، خلق، امت، عامه، ناس، قوم، نژاد و ... به ذهن متبادر می‌گردد. در زبان عربی ملت به شریعت، دین، راه و روش گفته می‌شود و در زبان فارسی در کنار توجه به معانی عربی این کلمه به افراد و گروهی که یک فرهنگ، تاریخ، زبان و نژاد مشترک دارند یا به گروهی از افراد که تابع یک دولت هستند، نیز اطلاق می‌شود. با نگاه ریشه‌شناسی و تاریخی واژه ملت از **nation** و **natus** از زبان لاتین به معنای تولد، زایش، و نیای مشترک گرفته شده است. همچنین در زبان فرانسه واژه **naissance** به معنی تولد و زایش و همچنین در لاتین و برای تعریف واژه ملت به کار رفته است. مفهوم ملت به معنی گروهی هم‌خون و دارای اصل و تبار مشترک و نیای واحد تا اواخر قرون وسطا و ابتدای قرون جدید در اروپا رواج داشت. آکادمی فرانسه در سال ۱۶۹۴ مجموعه ساکنان یک کشور واحد را که تحت قوانین مشترک زندگی می‌کردند، ناسیون نامید و پس از آن با انقلاب فرانسه مفهوم مدرن ملت وارد ادبیات سیاسی شد. با توجه به این سیر تحولی مفهوم ملت، پس از پیدایش مفهوم مدرن توسط ملت توسط متفکران و فلاسفه عصر روشنگری، فلاسفه و متفکران رمانتیک آلمان به نقد اندیشه روشنگری درباره مفهوم ملت پرداختند. بنابراین میتوان گفت دو صورت بندی عمده، دو مکتب یا دو سنت فکری درباره مفهوم ملت و عناصر تشکیل دهنده آن وجود دارد.

۱/ سنت فکری انقلاب فرانسه معتقد بود ویژگی اصلی ملت نه وحدت فرهنگی، زبانی یا قومی، بلکه وحدت در سازمان سیاسی است.

بخش نهم مصاحبه



مصاحبه با «النا فرانته»، خالق مجموعه «رمان های ناپلی»

در سال ۲۰۱۱، رمان نویسی ایتالیایی و همچنان ناشناخته، تنها با خلق یک اثر توانست خود را به یکی از برجسته ترین چهره های ادبی در سال های ابتدایی قرن بیست و یکم تبدیل کند. چیزی که این پدیده را بیشتر جالب توجه می کرد، این بود که اثر او، داستانی حماسه گونه بود که بلندپروازی های ادبی غیرقابل انکاری در آن به چشم می خورد:

روایتی هیجان انگیز با ارجاعات متعدد به تاریخ ایتالیا، که زندگی در بخشی کوچک در شهر «ناپل» را به تصویر می کشید.

اما نکته‌ی جالب دیگر در مورد موفقیت کتاب «دوست باهوش من» این است که نویسنده هیچ تلاشی برای تبلیغ و ترویج آن نکرد. «النا فرانته» زنی بدون چهره است که هویتش را فقط ناشر ایتالیایی او می‌داند. اسم او نیز، نامی مستعار است و به نظر می‌رسد نوعی ادای احترام به رمان نویس ایتالیایی برجسته «السا مورانته» باشد؛ رمان نویسی که «فرانته» در مصاحبه‌های کم تعدادش، از او به عنوان یکی از نویسندگان مورد علاقه‌ی خود نام برده است. تا به حال کسی موفق نشده هویت حقیقی «فرانته» را آشکار کند، اگرچه گزینه‌های احتمالی متعددی در مطبوعات مطرح شده است: «دومینیکو استارنون»، فیلمنامه‌نویس و رمان‌نویس اهل «ناپل» و برنده‌ی «جایزه استرگا» در سال ۲۰۰۱؛ و یا «آنیتا راجا»، مترجمی اهل «رم». در سال ۲۰۱۶، ژورنالیستی ایتالیایی به نام «کلودیو گاتی» در مطلبی «آنیتا راجا» را به عنوان هویت پشت پرده‌ی «فرانته» معرفی کرد. این ادعا هیچ وقت ثابت نشد اما جنجال‌های زیادی را در سطح جهان به وجود آورد.

مخاطبین و طرفداران «فرانته» اعتقاد دارند اگر این نویسنده به ناشناس ماندن تمایل دارد، باید این اجازه را به او داد. پس از انتشار مطلب «کلودیو گاتی»، تعداد زیادی از طرفداران خشمگین «فرانته» تلاش کردند از نویسنده‌ی مورد علاقه‌ی خود، و هویت نامعلوم او، دفاع و حمایت کنند؛ اتفاقی که نظیرش قبلاً دیده نشده بود.

ده روز آخر ژوئیه به من احساس خوشی داد که تا آن وقت برایم ناشناخته بود. احساسی را تجربه کردم که بعدها در زندگی ام اغلب تکرار شد: شادی چیزهای نو. از همه چیز خوشم می‌آمد: از زود بیدار شدن، آماده کردن صبحانه، جمع کردن میز، قدم زدن در باران، و طی کردن مسیر تا ساحل «مارونتی» در سربالایی و سرپایینی، دراز کشیدن زیر آفتاب و کتاب خواندن، شنا کردن و دوباره کتاب خواندن. برای پدرم، خواهر و برادرهایم، مادرم، خیابان‌های محله و پارک، احساس دل‌تنگی نمی‌کردم. فقط دلم برای «لی‌لا» تنگ شده بود، «لی‌لایی» که به نامه‌هایم پاسخ نمی‌داد. می‌ترسیدم که برای او اتفاق‌هایی بیفتد، خوب یا بد، بدون این که من حضور داشته باشم. ترسی قدیمی بود، ترسی که هیچ وقت از بین نرفت: ترس از این که با از دست دادن تکه‌هایی از زندگی او، زندگی ام هیجان و مرکزیتش را از دست بدهد؛ و این که به من جواب نمی‌داد، آن نگرانی را شدت می‌بخشید. هر قدر هم سعی می‌کردم در نامه‌ها از خوب بودن روزهای «ایسکیا» بنویسم، سیل کلمات من و سکوت او به نظر می‌رسید که نشان می‌دهند زندگی من فوق‌العاده است ولی بدون هیچ اتفاقی، به طوری که هر روز به اندازه‌ی کافی وقت دارم که برای او از زندگی کسل‌کننده ولی شلوغم بنویسم. —از کتاب «دوست باهوش من»

تعداد مصاحبه‌هایی را که «فرانته» تا به حال انجام داده، شاید بتوان با انگشتان یک دست نیز شمرد! این مصاحبه‌ها تنها از طریق «ایمیل»، و با حضور ناشر ایتالیایی او به عنوان واسطه صورت پذیرفته است. تمایل «فرانته» به حفظ گمنامی خود، موضوعی قطعی و غیر قابل مذاکره است. در این مطلب، بخش‌هایی از یکی از همین مصاحبه‌های کمیاب با «النا فرانته» را می‌خوانیم؛ مصاحبه‌ای که در سال ۲۰۱۸ توسط روزنامه‌ی «لس آنجلس تایمز» با این نویسنده‌ی ایتالیایی صورت گرفت.

آیا اولین باری را که ایده‌ی «دوست باهوش من» به ذهنتان رسید، به خاطر دارید؟

نمی‌توانم پاسخی دقیق به شما بدهم. خاستگاه این ایده شاید مرگ یکی از دوستانم بوده باشد، یا یک جشن عروسی شلوغ، یا شاید نیاز به بازگشتن به تم‌ها و تصاویر یکی از کتاب‌های قبلی‌ام، «دختر گمشده». هیچ وقت نمی‌توان فهمید یک داستان از کجا می‌آید؛ ایده‌ی داستان، نتیجه‌ی گروهی از اتفاقات است که به همراه چیزهای دیگری که هیچ وقت از آن‌ها آگاه نیستید و نخواهید شد، ذهنتان را به هیجان می‌آورد.

آیا از ابتدا می‌دانستید این مجموعه به چهار عنوان نیاز خواهد داشت؟

نه این طور نیست. داستان «لی‌لا» و «النا» در اولین پیش‌نویس، به راحتی در یک رمان بلند جای می‌گرفت. تنها وقتی کار بازنویسی اولین نسخه از متن را آغاز کردم، متوجه شدم عنوان‌های دوم، سوم و چهارم در کار خواهد بود. چقدر از این شوخی‌های دو نفره متنفر بودم. آن‌ها فکر می‌کردند من و برادران و خواهرم متوجه منظورشان نمی‌شویم؛ یا شاید مطمئن بودند که ما متوجه نکات ظریف و دقیق می‌شویم، اما فکر می‌کردند این راه مناسبی برای یاد دادن به ما است که چطور مرد یا زن باشیم. خسته و درمانده از مشکلات، دلم می‌خواست فریاد بزنم، بشقاب را پرت کنم، از خانه بیرون بروم و هرگز دوباره خانواده‌ام، رطوبت گوشه‌ی سقف، دیوارهای طبله‌کرده، بوی غذا، و هیچ کدام از این‌ها را نبینم. چقدر احمق بودم که «آنتونیو» را از دست داده بودم، ناراحت و متأسف بودم، آرزو داشتم مرا ببخشد. به خود گفتم اگر تجدید شوم و مجبور شوم در سپتامبر امتحان بدهم، در امتحان شرکت نمی‌کنم، مردود می‌شوم و فوری با او ازدواج می‌کنم. بعد به «لی‌لا» فکر کردم، به آن لباس پوشیدنش و لحنی که با «سولارها» حرف زد. در سرش چه می‌گذشت؟ رنج و تحقیرهای غیر قابل تحمل از او چه موجودی ساخته بود؟ تمام بعد از ظهر ذهنم درگیر افکار درهم و برهم بود: حمام گرفتن در خانه «لی‌لا»، نگرانی از درخواست «استفانو»، و این که چطور این را به دوستم بگویم. —از کتاب «داستان یک نام جدید»

آیا داستان قبل از این که فرآیند نوشتن آغاز شود، به شکل کامل طرح ریزی شده بود؟

نه، من هیچ وقت داستان هایم را طرح ریزی نمی کنم. یک طرح کلی پرجزئیات کافی است تا من را نسبت به کل ماجرا دلسرد کند. حتی یک خلاصه ی شفاهی کوتاه نیز باعث می شود علاقه ام را به نوشتن چیزی که در ذهن دارم، از دست بدهم. من یکی از آن هایی هستم که نوشتن را تنها با دانستن چند ویژگی اساسی داستانی که قصد روایتش را دارم، آغاز می کنم. بقیه ی چیزها، سطر به سطر کشف می شود.

آیا قبل از انتشار اولین رمان، بیشتر قسمت های مجموعه را نوشته بودید؟ می توانید درباره ی چگونگی زمان بندی نوشتن و انتشار رمان ها توضیح دهید؟

نوشتن را در سال 2009 آغاز کردم و در حدود یک سال، تمام داستان را با تغییرات متعدّدش کامل کردم. سپس ویرایش و بازنویسی را شروع کردم و به شکلی کاملاً لذت بخش متوجه شدم داستان از همان نخستین صفحه، در حال گسترش است؛ بزرگ و بزرگتر شد و جزئیات بیشتری به خود گرفت. در پایان سال 2010، با در نظر گرفتن انبوه صفحاتی که داستان دوران کودکی و نوجوانی «لیلا» و «لنو» را در خود جای داده بود، به همراه ناشر تصمیم گرفتیم آن را در چندین جلد به چاپ برسانیم.

برای این که موفقیت گسترده ی کتاب اول، به مانعی برای ادامه ی کارتان تبدیل نشود، چه کاری انجام دادید؟

تجربه ای کاملاً جدید برای من بود. در کودکی، به قصه گفتن و پیدا کردن کلمات تأثیرگذار برای تعداد کم بچه های هم سن خودم که دورم جمع می شدند، علاقه ی زیادی داشتم. حس کردن علاقه مندی آن ها برایم بسیار لذت بخش بود، این احساس که مخاطبینم می خواستند به این کار ادامه بدهم، که روز بعد، هفته ی بعد، دوباره داستان را پیش ببرم. تلاش هیجان انگیز و مسئولیت جذابی بود. فکر می کنم بین سال های 2011 تا 2014 حسی مشابه داشتم. به محض این که از هیاهوی رسانه ها فاصله گرفتم، همان لذت دروان کودکی بازگشت؛ لذت شکل دادن به یک داستان، در حالی که مخاطبینی پرتعداد و بادقت می خواهند که بیشتر و بیشتر داستان بگویی. وقتی مخاطبین در حال خواندن اولین کتاب بودند، من مشغول ویرایش و کامل کردن عنوان دوم بودم؛ وقتی کتاب دوم را می خواندند، من در حال کامل کردن کتاب سوم بودم؛ و به همین طریق.

همه ی تغییرات را طی سالیان، گاهی از روی کنجکاوی و اغلب بدون دقت، در ذهنم ثبت کرده بودم. در بچگی تصور می کردم که آن سوی محله و «ناپل»، پر از شگفتی است. برای مثال، آسمان خراش ایستگاه مرکزی که اسکلتش، که به نظر ما خیلی خیلی بلند بود، سال ها قبل طبقه به طبقه بالا می رفت، تأثیر زیادی بر ذهنم به جا گذاشته بود. چقدر شگفت زده شدم وقتی از میدان «گاریبالدی» عبور کردیم. وقتی داشتیم به سمت دریا و محله های مرفه نشین می رفتیم، به «لی لا»، «کارمن»، «پاسکواله»، «آدا»، «آنتونیو» و به همه ی همراهانم گفتم: «نگاه کنید چه بلند است.» آن روزها فکر می کردم در آن بالاها فرشته ها زندگی می کنند، و به طور حتم از تماشای همه ی شهر لذت می برند. چقدر دوست داشتیم به آن بالاها بروم و اوج بگیرم. آن آسمان خراش، مال ما بود، گرچه بیرون از محله بود، و ما روز به روز شاهد بزرگتر شدنش بودیم. اما ساخت آن متوقف شده بود. وقتی از «پیزا» برگشتم، دیگر آسمان خراش ایستگاه، یک نماد اجتماعی در حال جان گرفتن به نظر نمی رسید، بلکه به مکان بی ثمر دیگری تبدیل شده بود. —از کتاب «آن ها که می روند و آن ها که می مانند»

«لی لا» و «لنو» در طول داستان با رنج های بسیاری رو به رو می شوند. چرا تصمیم گرفتید این شخصیت ها را با این تعداد زیاد از تجارب تراژیک مواجه کنید؟

به نظر من رنج های این دو شخصیت، با رنج هایی که زنان همه روزه در تمام بخش های جهان تجربه می کنند، تفاوت چندانی ندارد، به خصوص اگر در خانواده ای فقیر به دنیا آمده باشند. «لی لا» و «لنو» عاشق می شوند، ازدواج می کنند، خیانت می بینند، خیانت می کنند، به جست و جوی نقشی در جهان می روند، با تبعیض مواجه می شوند، فرزند به دنیا می آورند، کودکان خود را تربیت می کنند، گاهی اوقات خوشحال می شوند و گاهی غمگین، و فقدان و مرگ را تجربه می کنند. به نظرم پیوند عاطفی که با شخصیت ها برقرار می کنیم، معمولاً باعث می شود داستان، مجموعه ای بی پایان از بدبختی های مختلف به نظر برسد. ما در زندگی، مثل رمان ها، از دردهای دیگران آگاه هستیم، رنج هایشان را حس می کنیم، اما فقط زمانی که آموخته ایم دوستشان داشته باشیم.

در مصاحبه ای گفتید که در کودکی با آثار «گوستاو فلوبر» آشنا شدید. اولین باری که عاشق یک کتاب یا یک کاراکتر شدید، چه زمانی بود؟

بله، من واقعا عاشق کتاب «مادام بوواری» بودم. در کودکی و نوجوانی، وقتی کتاب می خواندم، داستان ها و شخصیت ها را به جهان خودم وارد می کردم، و کاراکتر «اما بوواری»، نمی دانم چرا، شبیه تعداد زیادی از زنان در خانواده ام به نظر می رسید. اما مدت ها قبل از «مادام بوواری»، عاشق کتاب «زنان کوچک» بودم. آن کتاب، خاستگاه اصلی عشق من به نویسندگی است.

آیا از نویسندگان زن تأثیر پذیرفته اید؟

در کودکی و نوجوانی همه چیز می خواندم، بدون هیچ ترتیب مشخصی، و به نام نویسندگان توجه نمی کردم—این که مرد یا زن بودند، جذابیتی برایم نداشت. عاشق شخصیت هایی همچون «مال فلاندرز»، «مارکیز دو مرتویل»، «الیزابت بنت»، «جین ایر» و «آنا کارنینا» بودم و جنسیت نویسنده برایم اهمیتی نداشت. بعدها، در اواخر دهه ی 1970، به تدریج به آثار نویسندگان زن علاقه پیدا کردم. از نویسندگان فرانسوی، تقریبا تمام آثار «مارگریت دوراس» را خواندم. اما در میان آثار او، بیشترین وقت را به کتاب «شیدایی ل. و. اشتاین» اختصاص دادم؛ این اثر، پیچیده ترین کتاب «دوراس» است، و البته آموزنده ترین. با احتیاط و اضطراب به خانه برگشتم، متقاعد شده بودم که یکی از دشوارترین آزمایش های زندگی، منتظر من است. به جای این که بچه ها با خوشحالی از من استقبال کنند و در خانه به دنبالم بدونند، انگار می ترسیدند مرا ببینند و دوباره ناپدید شوم. «آدل» مؤدب بود و حتی یک بار هم به شرایطی که باعث آمدن او به آنجا شده بود، اشاره نکرد. «پیپترو» خیلی رنگ پریده بود، فقط یک تکه کاغذ که لیستی از تماس های تلفنی من بود را به دستم داد (اسم «لی لا»، حداقل چهار بار بود) و گفت که باید به محل کارش برود و بعد بدون این که حتی با مادرش یا بچه ها خداحافظی کند، رفت. چند روز طول کشید تا «آدل» به حرف آمد و نظرش را با صراحت گفت. او از من خواست تا به خودم و همسرم برگردم. اما چند هفته طول کشید تا متقاعد شود که من واقعا نمی توانم در این زندگی ادامه دهم. —از کتاب «داستان کودک گمشده»

وقتی کتاب می خوانید، چه چیزهایی بیشتر توجه شما را به خود جلب می کند؟
رویدادهای غیرمنتظره، تناقض های معنادار، تغییر مسیرهای ناگهانی در زبان و همینطور در روانشناسی شخصیت ها.

می توانید جایی را که در آن می نویسید، توصیف کنید؟

من در همه جا می نویسم. اتاقی از آن خودم ندارم. می دانم که فضایی خلوت با دیوارهای سفید و ساده را دوست دارم، اما این بیشتر یک فانتزی زیبایی شناسانه است تا یک ضرورت واقعی. وقتی می نویسم، اگر کارم خوب پیش برود، خیلی زود فراموش می کنم کجا هستم.





“And as the ax bites into the wood, be comforted in the fact that the ache in your heart and the confusion in your soul means that you are still alive, still human, and still open to the beauty of the world, even though you have done nothing to deserve it.”

– Paul Harding

L'amore che diamo via è l'unico amore che conserviamo. (Elbert Hubbard)

Иногда хватает мгновения чтобы забыть жизнь, а иногда не хватает жизни чтобы забыть мгновение.

Ես չգիտեի, թե ինչ է սերը,
Բայց ոչ մի անգամ չէի քարկոծում,
Երբ վազում էին ձեր գիժ հորթերը
Մեր կանաչ-կանաչ բանջարանցում:

آیا در نهایت، زندگی همین نیست: ندیدن چیزی که درست
جلوی چشمانمان است؟

#ویلیام_گدیس



همه‌ی نسل‌ها نسل بر باد رفته‌اند. اصولاً علامت یک نسل همین است که بر باد رفته است. وقتی آدم این را حس نکند پیدا است که کارش پاک خراب است. نسل‌هایی که بر باد رفتگی خود را حس نمی‌کنند در گه خفه شده‌اند.

خدا حافظ گاری کوپر
رومن گاری

هر چهارشنبه منتظر حضور شما در شبکه های
اجتماعی و سایت رسمی مجله هستیم.
www.aniletters.com

Instagram: @anita_arzoomanian

t.me/aniletters

